

## تهاجم جدید حکومت اسلامی به دانشگاه‌ها! بهرام رحمانی

حکومت اسلامی ایران، از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش، نه تنها دستاوردهای انقلاب 1357 را بی‌رحمانه سرکوب و مخالفین خود را قلع و قمع کرد، بلکه دانشگاه‌ها را نیز از این یورش ارتجاعی خود بی‌نصیب نگذاشت. در حالی که دانشگاه‌ها مراکز باندگیری علم و دانش و کسب آگاهی هستند نه جولانگاه افکار ارتجاعی و مأمورین انتظامی، امنیتی و حراست حکومت اسلامی.

در سال‌های اخیر نیز از خامنه‌ای، رهبر حکومت اسلامی گرفته تا دولت و ارگان‌های پلیسی-امنیتی تحرک جدیدی را برای کنترل دانشگاه‌ها آغاز کرده‌اند. اخراج و بازنشستگی برخی از اساتید دانشگاه‌ها و جایگزینی به اصطلاح اساتید بسیجی و حزب‌اللهی، تهدید و اخراج و دستگیری فعالین جنبش دانشجویی و تلاش برای اسلامی کردن رشته‌های دانشگاهی به ویژه علوم انسانی و اجتماعی از جمله این تحرک‌هاست. آن بخش از دانشجویان و اساتید دانشگاهی که «وفاداری» خود را به هیات حاکمه و ایدئولوژی ارتجاعی آن اعلام نکرده‌اند، همواره در معرض تهدید و اخراج قرار دارند.

باین ترتیب، هر چه به بازگشایی دانشگاه‌ها نزدیک می‌شویم هجوم دولت احمدی‌نژاد به ویژه برای پاکسازی اساتید و برکناری روسای دانشگاه‌ها نیز تشدید می‌شود به طوری که وزیر علوم، خواستار حاکمیت «فرهنگ بسیجی» در دانشگاه شده و گفته است: «اگر دانشگاهی وجود داشته باشد که در آن متدینین، فرهنگ انتظار و فرهنگ بسیج مورد تمسخر قرار گیرد، اگر دانشگاهی وجود داشته باشد که صدای آذان ظهر در آن بلند نشود به بهانه این که به کلاس‌های درس آسیبی نرساند، اگر دانشگاهی وجود داشته باشد که روحانی نتواند در آن وارد شود و... اگر این دانشگاه وجود داشته باشد مردم ایران، دانشجویان، اساتید و کارکنان دانشگاه آن را با خاک یکسان می‌کنند.»

البته منظور وزیر علوم حکومت اسلامی، مبنی بر این که «مردم ایران، دانشجویان، اساتید و کارکنان دانشگاه آن را با خاک یکسان می‌کنند»؟! فراخوان رهبر و دولت‌شان به مأمورین رسمی و غیررسمی‌شان است که خود را برای نابودی هر چه بیشتر علم و دانش و سرکوب دانشجویان و اساتید مخالف حکومت آماده کنند. و الا در تاریخ جهان و ایران دیده نشده است که مردم آزاده و دانشجویانی که به دنبال علم و دانش و آزادی هستند دانشگاهی را با خاک یکسان کنند. اما برای نمونه، در تاریخ فاشیست‌های هیتلری در آلمان و همچنین ارتش حکومت فاشیستی پهلوی

صفحه 2

## اطلاعیه مشترک کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید)



اینجا خاوران است...

### مردم ایران

### کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی را از یاد نخواهند برد

بازگونی درد جان‌کاه کشتار همگانی زندانیان سیاسی در سال 1367، همواره از درونه جسم و جان و عاطفه جهان ستم‌دیده مردم ایران سرریز می‌شود تا هر بار به گونه‌ای دیگر از این ستم سخن بگوید و داغ درونه خود را با آب سوگواره‌ها و در پی گرفتن ره یافت‌های رهانی جو آرامش بخشد. ذهن زخم‌خورده انسان امروز، از کشتار و سرکوب و بی‌عدالتی بی‌زار است. بیش از سی سال است که رژیم تبه‌کار جمهوری اسلامی می‌کشد و همواره این داغ تازه می‌شود.

آنان که می‌گویند: «نه می‌بخشیم، نه فراموش می‌کنیم» نه در اندیشه انتقام‌اند و نه سر سازگاری با کشتار و اعدام دارند. ولی، مگر می‌توان فراموش کرد و بخشید؟ بشریت چگونه از کشتار میلیون‌ها انسان در جنگ دوم جهانی و یا در بمباران هیروشیما و ناکازاکی و یا جنگ‌های خانمان‌سوز همین دهه گذشته در یوگسلاوی، راندا، افغانستان، عراق، فلسطین و غیره درس گرفته است؟

صفحه 7

### برتولت برشت: فاشیسم!

صفحه 5

### عباس سماکار: در ستایش سینما در کوچک‌ترین سرزمین دنیا

صفحه 7

## تهاجم جدید حکومت اسلامی به دانشگاه‌ها! بهرام رحمانی

در یورش وقایع 21 آذر 1325 خود به تبریز، کتابخانه‌ها و مراکز علم و دانش را ویران کردند و جشن کتابسوزان راه انداختند. بنابراین، وزیر علوم دولت احمدی‌نژاد، رسماً به دانش‌جویان بسیجی و نیروهای امنیتی و حراست و لباس شخصی خط می‌دهد که هم‌زمان با بازگشایی دانشگاه‌ها همچون سه دهه گذشته، خود را برای ویران کردن این مراکز و سرکوب وحشیانه دانش‌جویان معترض آماده کنند.

او، با اشاره به سخنان علی خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی، مبنی بر این که «دشمن دانش‌جویان را در دایره قمرز قرار داده و مشخص کرده‌اند»، گفت: «مقام معظم رهبری فرمودند دانشگاه آماج توطئه‌های دشمن است. نباید این واقعیت را دست کم بگیریم. لذا معلمان نسبت به هشدارهای رهبری معظم انقلاب وظیفه‌های دارند یعنی نمی‌توانند وظیفه خود را به حضور صرف در کلاس درس دادن بسنده کنند. مگر می‌شود ماه محرم برسد و استادی بدون گفتن یا ابعادالله سر کلاس حاضر شود. وقتی می‌گوییم دغدغه دین داریم نمی‌توانیم علم و دین را از هم جدا بدانیم.» بنابراین، کل حاکمیت و دستگاه‌های سرکوب آن خود را آماده می‌کنند تا با راه انداختن رعب و وحشت در مراکز علمی کشور، جلو مبارزات بر حق دانش‌جویان را بگیرند. در چند سال اخیر، هنگامی که احمدی‌نژاد به دانشگاه‌ها رفته همواره با اعتراض شدید دانش‌جویان روبرو بوده است.

خامنه‌ای، در هر سخنرانی خود علاوه بر تهدید روزنامه‌نگاران و نویسندگان مستقل، از تحصیل دو میلیون دانش‌جو در رشته‌های علوم انسانی نیز ابراز نگرانی کرده و گفته است: «آموزش علوم انسانی در دانشگاه‌ها منجر به ترویج شکاکیت و تردید در مبانی دینی و اعتقادی خواهد شد.»

رهبر حکومت اسلامی، در تاریخ 89/6/9 با اشاره به تحصیل حدود دو میلیون دانش‌جو از سه میلیون و 500 هزار دانش‌جوی ایرانی در رشته‌های علوم انسانی گفت: «این مساله نگران‌کننده است زیرا توانایی مراکز علمی و دانشگاه‌ها در زمینه کار بومی و تحقیقات اسلامی در علوم انسانی و همچنین تعداد اساتید میرز و معتقد به جهان‌بینی اسلامی رشته‌های علوم انسانی در حد این تعداد دانش‌جو نیست.»

خامنه‌ای که در حضور جمعی از اساتید، اعضای هیات‌های علمی و روسای دانشگاه‌ها سخنرانی می‌کرد، افزود: «بسیاری از علوم انسانی مبتنی بر فلسفه‌هایی است که مبانی آن‌ها مادی‌گری و بی-اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی است و آموزش این علوم موجب بی‌اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی می‌شود و آموزش این علوم انسانی در دانشگاه‌ها منجر به ترویج شکاکیت و تردید در مبانی دینی و اعتقادی خواهد شد.» او، از دولت محمود احمدی‌نژاد، مجلس شورای اسلامی و شورای عالی انقلاب فرهنگی خواست تا به گفته او، این موضوع را مورد «توجه جدی» قرار دهند.

خامنه‌ای در این سخنان خود، «آزادی در نظام اسلامی» را «آزادی واقعی» خواند و تاکید کرد که «جمهوری اسلامی، آزادی غیرواقعی و مورد نظر غرب را مطلقاً قبول ندارد و در این خصوص هیچ رودربایستی هم با غرب نخواهد داشت.» او، در سخنان خود، از برخوردهای انضباطی با دانش‌جویان دفاع کرد و تهدید کرد که محیط دانشگاه نباید فضای «معارضه دستگاه‌ها» باشد.

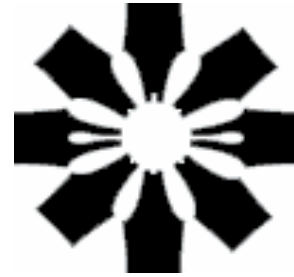
خامنه‌ای، همچنین روز یکشنبه 31 مرداد 1389 برابر با 22 اوت 2010 نیز در دیدار با جمعی از دانش‌جویان بسیجی و طرفدار دولت، گفت: «من درباره علوم انسانی گلیه‌ای از مجموعه‌های دانشگاهی کردم. جبارها، این اواخر هم همین‌جور- ما علوم انسانی‌مان بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است. علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان‌بینی دیگری است؛ مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش است و غالباً مبتنی بر نگاه مادی است. خوب، این نگاه، نگاه غلطی است؛ این مبنا، مبنا غلطی است. این علوم انسانی را ما به صورت ترجمه‌ای، بدون این که هیچ‌گونه فکر تحقیقی اسلامی را اجازه بدهیم در آن راه پیدا کند، می‌آوریم تو دانشگاه‌های خودمان و در بخش‌های مختلف این‌ها را تعلیم می‌دهیم؛ در حالی که ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن باید پیدا کرد.»

کامران دانشجو، وزیر علوم نیز در این دیدار با خامنه‌ای حضور داشت در اسفند ماه سال 1388 به صراحت گفته بود: «هر کسی نتواند در مسیر نظام حرکت کند، بدون تعارف باید از جمع برود... افرادی مورد نیاز ما در دانشگاه‌ها هستند که التزام عملی به اسلام و ولایت فقیه داشته باشند.»

خامنه‌ای در حالی این سخنان را بر زبان می‌آورد که در جریان اعتراضات سال گذشته، ده‌ها نفر در خیابان‌ها توسط نیروهای سرکوبگر حکومتی کشته شدند؛ صدها تن زخمی شدند؛ ده‌ها تن در زندان مورد تجاوز قرار گرفتند و با در زیر شکنجه جان باختند و زندانیان گروه‌گروه به دست جوخه‌های مرگ سپرده شدند. روزنامه‌ها تعطیل و صدها روزنامه‌نگار از کار برکنار شدند؛ زندانی گردیدند و یا مجبور به فرار از کشور شدند به طوری که سازمان‌ها مدافع آزادی بیان و حقوق بشر با محکوم کردن این جنایات حکومت اسلامی، خامنه‌ای را دشمن درجه آزادی بیان نامیدند. علاوه بر این‌ها، حکومت اسلامی به کادرهای سابق خود، یعنی وابسته به جناح اصلاح‌طلبان حکومتی نیز رحم نکردند و آن‌ها را زندانی و برخی از چهره‌های سرشناس آن‌ها را در زیر شکنجه و آزار به اقرارهای دروغین تلویزیونی کردند.

اواخر خرداد ماه سال 1388، درست چند شب پس از نمایش انتخابات 22 خرداد، در حالی که اعتراضات گسترده به تقبل در انتخابات و اعلام پیروزی محمود احمدی‌نژاد در انتخابات شروع شده بود، نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی برای سرکوب اعتراضات دانش‌جویان به چند خوابگاه دانشگاه تهران در خیابان کارگر شمالی یورش بردند. در این یورش وحشیانه ماموران انتظامی و نیروهای موسوم به لباس شخصی، خسارت‌های زیادی به این خوابگاه‌ها وارد کردند. بر اساس گزارش‌ها، در این حمله بین دو تا پنج نفر کشته و شمار زیادی از دانش‌جویان زخمی و یا زندانی شدند.

از سوی دیگر، حتا آیت‌الله صادق لاریجانی، رییس قوه قضائیه حکومت اسلامی نیز از



**بانگ** آخر هر ماه منتشر می‌شود

سردبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

**چند توضیح:**

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.

- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4 نباشند.

- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

**منشور**

**کانون نویسندگان ایران (در تبعید)**

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد یا گروه یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

## تهاجم جدید... بهرام رحمانی

ترویج علوم انسانی و به ویژه تنوری‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در ایران انتقاد کرده و آن را «ناهمخوان با پیش فرض‌های دینی» دانسته است.

هنگامی که رییس قوه قضائیه حکومت، آن هم به طور علنی و صریح بر علیه تدریس علوم انسانی و اجتماعی در دانشگاه‌های کشور، این چنین موضع‌گیری خصمانه‌ای دارد نیازی به تفسیر و تحلیل زیادی باقی نمی‌ماند که در پشت پرده حاکمیت، تصمیم گرفته‌اند دانش‌جویان و اساتیدی که در مقابل یورش ارتجاعی آن‌ها به مراکز دانشگاهی مقاومت کنند برخورد‌های شدیدتر امنیتی و جزایی و قضایی خواهند کرد. یعنی اگر این تفکر امکان بیش‌تری پیدا کند تحصیل و اظهارنظر و فعالیت در این عرصه‌ها را رسماً «جرم» محسوب خواهند کرد. دولت احمدی‌نژاد تاکنون با همین هدف تعداد بی‌شماری از اساتید دانشگاه‌ها را اخراج و یا بازنشسته کرده است. همچنین کم‌نویسند دانش‌جویان به ویژه در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی که از ادامه تحصیل محروم مانده و یا زندانی شده‌اند.

روز دوشنبه 1 شهریور 1389، علی فضلی، فرمانده سابق سپاه تهران و یکی از اصلی‌ترین فرماندهان سرکوب اعتراضات مردم در سال گذشته، که اکنون قائم مقام سردار نقدی است، با عواملی که به تازگی به عنوان «روسای دانشگاه» از سوی کامران دانشجو، منصوب شده‌اند دیدار کرد تا به این ترتیب، هماهنگی نهادهای شبه نظامی و امنیتی با وزارت علوم دولت احمدی‌نژاد در آستانه سال تحصیلی را نشان دهد.

موج تصفیه و پاکسازی روسای دانشگاه‌ها که در هفته‌های گذشته به اوج خود رسیده، بنا به برآورد نهادهای مستقل دانشجویی شامل بیش از ۲۰ دانشگاه در سراسر شده است. چند سال پیش محمد مهدی زاهدی، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری، اعلام کرده بود که پروژه اسلامی کردن دانشگاه‌ها در دستور کار قرار دارد و چندین پژوهشکده آموزشی از جمله «موسسه پژوهشی امام خمینی» که زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی اداره می‌شود در حال کار بر روی آن هستند. زاهدی، در همین زمینه «شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها» را تشکیل داد و حجت‌الاسلام «روح‌الله شاطری» را به ریاست آن برگزید. او در قدم بعدی خود، کمیته «پیگیری مطالبات مقام معظم رهبری از وزارت علوم راجع به اسلامی شدن دانشگاه‌ها» را در وزارت علوم مستقر کرد. این کمیته در زمینه اسلامی کردن دانشگاه‌ها «راهبردی» را در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رساند و در سه حوزه «اساتاد، متون درسی و دانش‌جو» کار خود را آغاز کرد. در همین زمینه، آیت‌الله مصباح یزدی، از روحانیون بلندپایه سنتی حکومت اسلامی ایران و حامی اصلی دولت احمدی‌نژاد، در دیدار آذر ماه سال ۸۶ وزیر علوم با او، خواستار تلاش سریع دولت نهم در زمینه اسلامی کردن دانشگاه‌ها شده بود.

زاهدی، در پاسخ قول داد که «طرف پنج سال آینده دانشگاه‌های کشور را اسلامی کند» تا به گفته وی، «با برنامه‌ریزی‌های منسجم به

جایی برسیم که هنگام ورود به دانشگاه حس کنیم به یک دانشگاه اسلامی قدم گذاشته‌ایم».

ناگفته نماند که این سخنان خامنه‌ای، یزدی، دولت احمدی‌نژاد و دیگر مقامات قضایی و امنیتی حکومت اسلامی تازگی نداشته و خمینی در اوایل انقلاب 57 و پس از او، خامنه‌ای از ابتدای دهه ۱۳۷۰ بارها خواستار اسلامی شدن دانشگاه و مراکز علمی و تحقیقاتی شده‌اند.

حوزه‌های علمیه و افرادی که از دل حوزه برخاسته بودند، به فکر افتادند تا زمینه‌های اسلامی‌سازی این علوم انسانی و اجتماعی را فراهم سازند. در مشهد دانشگاه رضوی، در شهر قم موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب و برخی از مراکز دیگر که متولیان آن‌ها روحانیون و مذهب‌پوستانه به حکومت در زمینه حوزوی و دانشگاهی بودند، در این مسیر حرکت کردند تا زمینه‌های آشنایی طلاب علوم دینی را با علوم انسانی فراهم سازند؛ چنان که آیت‌الله مصباح یزدی که با «موسسه در راه حق»، این کار را شروع کرده بود و بعدها به موسسه امام خمینی تغییر نام داد، هدف خود را در سخنرانی که در سال 1370 داشت و در روزنامه کیهان اول دی ماه همان سال منتشر شد، بیان می‌کند. او، با تأکید بر این نکته که در برنامه‌های حوزه، غیر از علوم رایج، باید دروس دیگری به صورت‌های مختلف برای اهداف متفاوت مورد توجه قرار گیرد، گفته بودند: «مرحله اول، آشنایی عموم و روحانیون با کلیات علوم انسانی، به خصوص اقتصاد و حقوق و سیاست و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است تا بتوانند به پرسش‌های ساده در زمینه دیدگاه‌های اسلام در این‌گونه مسائل پاسخ دهند. مرحله دوم، آشنایی طلاب با زبان خارجه و ریاضیات و بعضی دیگر از علوم پایه به عنوان ابزارهایی برای توسعه معلومات در زمینه‌هایی است که به وجهی ارتباط با معارف اسلامی دارد. مرحله سوم، فراگیری آخرین نظریات علمی و فلسفی هر رشته خاص برای دانش‌پژوهان همان رشته است تا بتوانند با بحث‌های تطبیقی، موارد انفاق یا اختلاف نظر اسلام را تبیین کنند و از نظریات اسلامی دفاع کرده، نقاط ضعف سایر مکاتب را آشکار سازند و بدین ترتیب در جبهه نبرد علمی و فلسفی و فرهنگی، برتری مکتب اسلام را به صورت علمی و منطقی ثابت نمایند. در زمینه مسائل فقهی هم آگاهی‌های خاصی از علوم تجربی و انسانی لازم است و به خصوص برای موضوع شناسی در مسائل فردی و اجتماعی، اطلاع از علوم مربوط، اعم از علوم تجربی و علوم اجتماعی ضرورت دارد که باید مواد درسی لازم برای هر رشته تخصصی مورد توجه قرار گیرد.» بنابراین، چنان که مشاهده می‌شود آخوند‌هایی با افکار فسیل‌شده‌شان چون «خامنه‌ای»، «مصباح یزدی» و سایر هم‌فکران بدون عبا و عمامه آن‌ها در حاکمیت و حوزه‌های علمیه، تلاش‌های گسترده‌ای را با اختصاص میلیارد‌ها دلار از بودجه کشور که قاعدتاً باید به عرصه‌های خدمات و رفاه عمومی مردم از جمله عرصه آموزش و بهداشت و تحقیقات علمی اختصاص دهند در اختیار نهادهای ارتجاعی مذهبی قرار داده‌اند تا علوم انسانی و اجتماعی و علوم دیگر را با قوانین و مقررات و ایدئولوژی ارتجاعی و کهنه حکومت اسلامی مطبق سازند، در حالی که آشکارا در این راه شکست خورده‌اند. چرا که دانش‌جویان و اساتید آگاه و سکولار

و چپ دانشگاه‌ها، همواره با مبارزه پیگیر و جان‌فشانی‌های بی‌ظنشان، تهاجمات فرهنگی ارتجاع اسلامی به دانشگاه‌های کشور را خنثی کرده‌اند. به علاوه هیچ قدرتی نمی‌تواند با پول و زور و سرکوب دستاوردهای علمی، اجتماعی و فرهنگی چندین قرن بشری را نابود سازد و خرافات 1400 پیش اسلامی را جایگزین آن کند. از جنبه معرفت‌شناسی و فلسفه علم تفاوت بنیادین چندانی میان علوم انسانی و اجتماعی با دیگر علوم به چشم نمی‌خورد. بر این اساس، اگر میانی اسلامی مدنظر قرار گیرد همان اتفاقی باید بیفتد که از نظر حکومت در مورد جامعه‌شناسی باید بیفتد. یعنی باید شامل فیریک و شیمی هم بشود. اسلام‌گرایان جدی و سنتی چون اعضای «آکادمی علوم اسلامی» در قم، چنین باوری دارند. آن‌ها به دنبال اسلامی‌کردن حتا فیزیک و شیمی و ریاضیات نیز بودند. اما به دلیل ناکامی-هایشان، نهادهای زیر نظر مصباح یزدی، خود را به اسلامی‌کردن علوم انسانی محدود کردند. در این عرصه نیز تاکنون هیچ توفیقی کسب نکرده‌اند.

اگر تاریخ بشر را ورق بزنیم با این واقعیت روبرو می‌شویم که در غرب هم سده‌ها کلیسا حاکم بود و همین خرافات مذهبی مشابه حکومت اسلامی را با خشونت به جامعه اروپا تحمیل می‌کرد که با ظهور رنسانس و عصر روشنگری و انقلابات به ویژه در قرن 18 و 19، و با مبارزه پیگیر نیروهای آزادی‌خواه و چپ، دست کلیسا از حاکمیت قطع شد. روز روزگاری در همین غرب نیز با گویوتین گردن می‌زدند؛ زنانی که خارج از قوانین کلیسا با مردان رابطه برقرار می‌کردند و یا زنان زیبارو و هنرمند را به عنوان جادوگر سنگسار می‌کردند؛ هر کسی به کلیسا و خدا شک می‌کرد در سپاه‌چال‌ها زندانی کرده و یا به فجیع‌ترین شکلی می‌کشند. بنابراین، دستاوردهای علمی در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیکی دستاوردهای بشری هستند که نه تنها در غرب، بلکه در کل جهان مطرح بودند. با این تفاوت که بر اثر رنسانس و عصر روشنگری و انقلابات قرن هجده و نوزده در غرب، انسان‌ها از اسارت جهل و جنایت کلیساها رها شدند و علم و دانش و آگاهی بشر نیز در همه زمینه‌ها رشد و گسترش بیش‌تری یافت. میلیاردها انسان در سراسر جهان، این دستاوردها را به عنوان دستاوردهای بشری در خدمت رشد و آگاهی جامعه خود به کار گرفتند اما متأسفانه در قاره‌های دیگر جهان، به دلیل جان‌سختی خرافات مذهبی، حکومت‌های سلطنتی و موروثی آدم‌خوار و همچنین قطعی و گرسنگی، جنگ و کشتار و غارت سبب شده که از دستاوردهای بشری محروم گردند و خلافت-هایشان نیز به دلیل اختناق و عدم آزادی بیان، قلم، اندیشه و فعالیت جمعی سرکوب گردد. با وجود تفاوت‌های آشکار شرق و غرب و شمال و جنوب کره زمین، جهت عمومی مردم جهان رسیدن به جوامعی است که دست‌کم در غرب جریان دارد. بسیاری از دستاوردهای انسانی در غرب، دولت‌ها را با یک سری اصول و قوانین ماندگار مجبور کرده است. هر چند که استثمار بخش عظیمی از مردم جهان که نیازهای بشری را تولید می‌کنند توسط اقلیتی سرمایه‌دار با حمایت دولت‌ها استثمار می‌گردند اما قوانینی به ویژه در کشورهای اسکاندیناوی، اروپا، کانادا، استرالیا و بخشی از اروپای شرقی چون لغو اعدام و شکنجه و غیره به دولت‌ها تحمیل شده و تا حدودی آزادی بیان، قلم، اندیشه،

## تهاجم جدید... بهرام رحمانی

و همچنین استقلال آموزش و پرورش، قوه قضائیه، مجریه و مقننه، عدم دخالت ارتش و پلیس و نیروهای امنیتی در امور کشور، تعیین سطح دستمزدها متناسب با گرانی و تورم، بیمه‌های بی‌کاری و اجتماعی مکفی، حق اولاد، مرخصی دوران بارداری، رعایت حقوق کودک، برابری نسبی بین زن و مرد، رعایت محیط زیست، رعایت حقوق حیوانات و غیره هر چند نسبی هم باشد در این جوامع نهادینه شده است. هر چند که دولت‌های بورژوازی، به ویژه در دو دهه اخیر تعرض گسترده‌ای در جهت پس گرفتن دستاوردهای گذشته اکثریت مردم این جوامع، در پیش گرفته‌اند.

حکومت اسلامی در قرن بیست و یکم، با راه انداختن جنگ علیه آگاهی انسان و ترویج محض خرافات مذهبی در تلاش است با تهدید و سرکوب، زندان و شکنجه و اعدام، جامعه امروزی ایران را به دوران قرون وسطی برگرداند. هر کسی که با اسلام مخالفت می‌ورزد و یا حتی منتقد آن است خطر مرگ تهدیدش می‌کند. در نزد سران و مقامات ارتجاعی حکومت اسلامی، حتی سؤال کردن و شک کردن به مسایل اسلامی و قوانین آن «جرم» است.

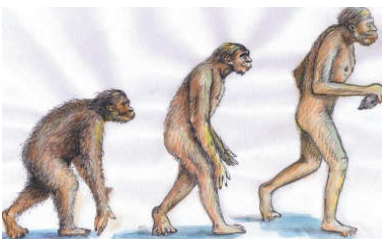
در قرون وسطی نیز نه تنها پرسش‌های دینی از سوی کلیسا پاسخ داده نمی‌شد، بلکه هرگونه نوآوری شدیداً سرکوب می‌شد. در این دوره، شعار «آزادی، برادری و برابری» شعار معترضین به اوضاع قرون وسطی بود که منظور آزادی از حکومت استبدادی و برقراری آزادی، برابری، عدالت و مساوات در جامعه بود. در غرب، شعار آزادی بر دو مقوله دیگر پیشی گرفت: لیبرال‌ها با تأکید بر آزادی و برابری، عدالت را نادیده گرفتند. اما سوسیالیست‌ها از شعارها آزادی، برابری و عدالت فراتر رفتند و خواهان برابری انسان‌ها بدون توجه به جنسیت، ملیت و باورهای دینی، مصرانه خواهان برابری انسان‌ها و لغو استعمار انسان از انسان شدند. انقلاب فرانسه و تحولات اروپا، حاصل اعتراض در همه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، علیه کلیه ظلم و ستم و سرکوب و استعمار کلیسا بود.

هیچ چیزی نیست که نتوان در آن تجدید نظر کرد و هیچ چیزی نیست که کسی مجاز باشد ادعا کند، مقدس است و اکثریت جوامع آن را پذیرفته است. همه حق انتقاد و نظردهی و آزادی بیان و اندیشه دارند. از این‌رو، نقد علمی و فلسفی دین، از سرچشمه‌های علوم انسانی هستند. پیش‌تازان علوم انسانی، همواره به دین هم به عنوان یک پدیده تاریخی نگریسته‌اند و فتوا دادن، تکفیر کردن، توهین کردن، تحقیر کردن فعالین علوم انسانی، در محدوده علم را رد کرده و اهمیتی به آن‌ها نداده‌اند. بنابراین، علوم انسانی، علوم جهان تاریخی انسان است. جهان انسانی، زبان و سیاست انسانی است نه زبان خرافات و ارتجاع و زورگویی‌های حکومتی.

رنسانس، جنبشی برای نوسازی، بازگشت به زندگی و اعاده حیات، به طور خاص دوران تجدید و جنبشی بود که در پایان قرون وسطی (قرن 14 تا 16 میلادی) در اروپا به وجود

آمد و رونق شکفت‌انگیزی در هنر و ادبیات و صنایع به وجود آورد. این جنبش عظیم از ایتالیا آغاز شد و در فرانسه، آلمان، اسپانیا و هلند گسترش یافت و روشنفکران و هنرمندان آن دوران اثری پدید آوردند که هنوز دل‌چسب‌ترین و زیباترین هستند. هنرمندان یونان و روم باستان به زیبایی و... درخشیدند.

رنسانس را می‌توان عصر شکوفایی تمامی رشته‌های مختلف دانست. چرا که ادبیات، موسیقی، علم، فلسفه، هنر و معماری و شهرسازی به کلی دگرگون و متحول شدند و حتی انسان در دوران رنسانس به شوکت و عظمت و همچنین قدرت فردی و اجتماعی خود پی برد. در بسیاری از شهرهای اروپا صنعت و تجارت رونق یافت مبادله کالا با کالا، جای خود را به مبادله کالا با پول داد، موسسات بانکی به وجود آمد و در امور اقتصادی، برنامه‌ریزی و استعداد و خلاقیت در زمینه‌های رشد جدید اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود آورد و بیش از دوران باستان به حرمت انسانی و مبارزه جمعی اهمیت داده شد.



تحولات دوران رنسانس بسیار فرا تر از آن چیزی رفت. ساخت قطب‌نما و کشف قاره آمریکا و ساخت تلسکوپ‌های اولیه و نگاه علمی به کهکشان‌ها، نیروی جاذبه و نظریه کوپرنیک، گالیله، کشف علت جزر و مد دریا توسط کپلر، کشف جاذبه زمین توسط نیوتن و این که سیارات در مدارهایی به شکل بیضی به دور خورشید می‌گردند و دو نوع حرکت وضعی و انتقالی دارند و همچنین کشف داروین که می‌گفت گروه خونی A/B/AB/O فقط در انسان و میمون مشترک و قابل تزریق به یکدیگر است و اعلام داشت که انسان از نسل میمون است و همه این‌ها، کلیسا را دچار شوک، حیرت و وحشت کرد. زیرا دیگر معلوم نبود نقش «خداوند» و کتاب‌های آسمانی او، در این میان چیست و کره زمین که تا آن دوران به لحاظ عدم شناخت و آگاهی بشر، تصور می‌شد مرکز آفرینش است، به یکی از میلیاردها سیاره دیگر کسر مقام و عظمت پیدا کرد.

باین ترتیب، یک دوره از تاریخ اروپا به نام رنسانس از نیمه دوم قرن 18 آغاز شد و منظور دوران واسطه و انتقالی بین قرون وسطی و قرون جدید بود. رنسانس نخست در ایتالیا، آغاز شد و پس از آن در فرانسه، ایتالیا، آلمان، اسپانیا و هلند بسط و گسترش یافت. بنابراین، در تاریخ مشروعیات اجتماعی و ایندولوژیک مذهبی حاکمیت از بین رفته است و حکومت اسلامی نیز از این وضعیت منتنی نیست.

اساساً در هیچ جامعه‌ای از جمله جامعه ما، مذهب نباید در هیچ عرصه‌ای از زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بشر دخالت کند. هرگونه خداپاوری و دین‌پاوری باید امر خصوصی افراد تلقی شود و نباید در سیاست و آموزش و دیگر امور انسانی و اجتماعی دخالت کند. مذهب حتی در زندگی خصوصی افراد نیز

نباید آزادی عمل اعضای خانواده را محدود کند. مثلاً، نباید دختران به زور خانواده چادر به سر کنند؛ نباید برادر بر خواهر برتری داشته باشد؛ نباید مرد رییس مطلق خانواده محسوب شود. یعنی باید سیستم آموزشی از کودکستان و مدارس و دانشگاه کاملاً غیرمذهبی و سکولار باشد. و همچنین قوانین دولتی طوری تدوین گردد که باورها و قوانین و مقررات مذهبی به هیچ‌وجه نباید تاثیری در آن‌ها داشته باشد. در قانون نباید کوچکترین تفالوتی بین دختر و پسر و زن و مرد وجود داشته باشد. یعنی دین در عرصه خصوصی نیز نباید حقوق و آزادی کسی را محدود و یا نقض کند.

حکومت اسلامی، پس از سی و یک سال حاکمیت ارتجاعی خود، آن جایگاه ضعیفی را هم که در جامعه داشت در اعتراضات مردمی سال گذشته از دست داد و اکنون تنها با تشدید سرکوب‌ها و اعدام‌های گروهی در جامعه ایران، خود را سر پا نگاه می‌دارد. اکثریت مردم ایران از حکومت اسلامی نفرت دارند و برای برکناریش لحظه شماری می‌کنند. در چنین وضعیتی، بازگشایی دانشگاه‌ها و ورود سه و نیم میلیون دانش‌جو به این مراکز و آغاز مبارزه متحد و متشکل آن‌ها پس از تعطیلات تابستانی و اتحاد و همبستگی‌شان با مبارزات و اعتراضات و اعتصابات بیش از 16 میلیون دانش‌آموز و یک میلیون کادر آموزشی، کارگران، زنان و روشنفکران، کاپوس بزرگی برای همه سران و مسئولین و مقامات حکومت اسلامی است که با زبان خصمانه و خشونت‌بارشان نیروهای سرکوبگر خود را برای مقابله با تحولات جامعه آماده کنند.

در چنین شرایطی، در کنار رشد جمعیت شهری تا هفتاد درصد جمعیت کشور، رشد ارتباطات حدود 20 میلیون تلفن همراه و 20 میلیون تلفن ثابت، بالا رفتن سطح سواد تا 85 درصد و گسترش رسانه‌ها تا حدود 50 درصد دسترسی به تلویزیون‌های ماهواره‌ای و حدود 35 درصد دسترسی به اینترنت، افزایش تعداد دانشجویان به رقمی در حدود سه میلیون و نیم، حدود 16 میلیون دانش‌آموز و حدود یک میلیون کادر آموزشی مدارس، همواره به عنوان یکی از زمینه‌های جدی توسعه سیاسی اجتماعی و فرهنگی کشور یاد می‌شود. در این میان، تلاش‌های سران و مسئولین حکومت اسلامی، مبنی بر جلوگیری از دسترسی و آگاهی دانشجویان به علم و دانش جهان‌شمول بشری و جلوگیری از مشارکت و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی آن‌ها در حوزه‌های انسان‌دوستانه و آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه و همچنین اسلامی‌کردن علوم انسانی و اجتماعی، آن هم در عصر اوج ارتباطات و جهانی‌شدن اقتصاد، سیاست، فرهنگ تلاشی بیهوده و تحقق نیافتی است. همین که سران حکومت پس از سی و یک سال حاکمیت خونین خود، همواره از این مساله می‌بالند که «دانشگاه‌های ما اسلامی نیست» به سادگی نشان‌دهنده شکست سیاست‌های سرکوبگرانه و اسلامی‌کردن مراکز علم و دانش جهان‌شمول است.

در شرایط فعلی جامعه ایران، هر فعال سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عدالت‌جو، آزادی‌خواه، برابری‌طلب موظف است با صدای بلند و بدون ترس و واهمه‌های خواهان جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش و دستگاه قضایی و نهائناً محکم و قاطع خواهان برکناری حکومت اسلامی با قدرت اجتماعی مردم شود!

## فاشیسم! برتولت برشت

برگردان: منوچهر فکری ارشاد

دوستان، امروز می‌خواهم بی‌آن که نکته چندان تازه‌ای را مطرح کنم، با شما چند کلمه در باب مبارزه با قدرت‌هایی سخن بگویم که در صددند فرهنگ مغرب زمین را، یا بقایای فرهنگی را که مردم‌ریگ یک قرن بهره‌مکشی است، در خون و لجن سر به نیست کنند. می‌خواهم توجه شما را تنها به یک نکته بسیار مهم جلب کنم؛ نکته‌ای که به نظر من، اگر بخواهیم به شیوه موثری با این قدرت‌های اهریمنی مبارزه کنیم و خاصه این مبارزه را تا نابودی آن قدرت‌ها ادامه دهیم، نباید درباره‌اش کمترین ابهامی باقی بماند.

نویسندگانی که پلیدی‌ها و فجایع فاشیسم را با پوست و گوشت خود تجربه کرده‌اند و یا دیده‌اند که چگونه دیگران قربانی چنین فجایعی می‌شوند و از این افعال متنفرند، تنها به اعتبار چنین تجربه یا تفری آمادگی لازم را برای مبارزه با این پلیدی‌ها پیدا نخواهند کرد. ممکن است برخی تصور کنند، که تنها شرح و بیان این پلیدی‌ها کافی خواهد بود؛ به ویژه اگر استعداد بی‌ظنیری و خشم ناب، آدمی را به شرح و بیان آن فجایع برانگیخته باشد. بی‌تردید، شرح و بیان این پلیدی‌ها بس مهم است. در این‌جا فجایعی روی می‌دهد، که باید متوقف شود؛ و در آن‌جا انسان‌ها را به زیر چوب و چماق می‌کشند و چنین اعمالی نباید تکرار شود. این چیزها دیگر نیازی به شرح و بیان مفصل ندارد. انسان کاسه صبرش لبریز می‌شود، برانگیخته به پا می‌خیزد و در چنگال دژخیم گرفتار می‌آید. دوستان، این موضوع نیاز به شرح بیش‌تری دارد.

احتمالاً انسان برانگیخته می‌شود و این کار دشواری نیست. ولی پی‌آمد آن گرفتار شدن در چنگال دژخیم است و این دیگر دشوار است. خشم به جوش آمده است و دشمن هم مشخص است، ولی چگونه باید شکست‌اش داد؟ نویسنده می‌تواند بگوید: وظیفه من محکوم کردن حق‌کشی است و این دیگر بر عهده خواننده است که چه باید بکند. ولی به دنبال آن، نویسنده به تجربه‌ای کاملاً ویژه دست می‌یابد. نویسنده متوجه خواهد شد که خشم نیز، همچون همدردی، مقوله‌ای است مقداری: چیزی که به مقدار معینی وجود دارد و به مقدار معینی می‌تواند ظاهر شود. و بدتر از همه: این خشم همواره به مقداری که لازم خواهد بود ظاهر خواهد شد. برخی از همکاران به من گفته‌اند، هنگامی که برای نخستین بار

خبر قتل‌عام رفقای‌مان را به گوش‌شان رساندیم، فریاد نفرت‌شان به هوا برخاست و بسیاری کسان آماده کمک شدند. و این هنگامی بود که صد نفر را قتل‌عام کردند. ولی هنگامی که تعداد قربانیان سر به هزاران نفر زد و قتل‌عام را پایانی به چشم نمی‌آمد، سکوت همه جا را فرا گرفت و دست‌هایی که برای کمک پیش می‌آمد کمتر و کمتر شد. آری چنین است: «وقتی جنایات بعد وسیعی پیدا کند، از نظرها پنهان می‌ماند. هنگامی که رنج‌ها تحمل‌ناپذیر شود، آدمی دیگر فریادها را نمی‌شنود. انسانی را کتک می‌زنند و کسی که این صحنه را می‌بیند از هوش می‌رود. این کاملاً طبیعی است. اما هنگامی که فجایع، همچون سیل جاری شود، دیگر هیچ‌کس به اعتراض فریاد بر نمی‌دارد.»

و اکنون وضع چنین است. چگونه می‌توان با آن مقابله کرد؟ آیا هیچ راهی وجود ندارد، که انسان‌ها از چشم بستن به روی فجایع مانع شود؟ چرا آدمی در برابر فجایع خود را به کوری می‌زند؟ زیرا که امکانی برای مقابله با آن نمی‌بیند. انسان خود را با درد انسان دیگری که کمکی برای او از دست‌اش بر نمی‌آید مشغول نمی‌دارد. آدمی وقتی می‌تواند از فرود ضربه جلوگیری کند، که بداند ضربه چه هنگام فرود می‌آید و بر چه چیز فرود می‌آید، چرا فرود می‌آید و هدف آن چیست. و تنها هنگامی که انسان بتواند از فرود ضربه جلوگیری کند، یا حتا کمترین امکانی برای جلوگیری از آن وجود داشته باشد، می‌تواند با قربانی همدردی نشان دهد. البته هنگامی هم که ضربه‌های فاجعه صغیرگشان بر سر قربانی فرود می‌آید، آدمی می‌تواند به همدردی برخیزد، ولی دیگر نه برای مدتی چندان دراز. به راستی چرا چنین ضربه‌ای فرود می‌آید؟ چرا فرهنگ را همچون زباله‌ای بی‌ارزش به دور می‌ریزند؟ منظورم آن ته مانده فرهنگی است، که هنوز برای‌مان باقی مانده. چرا میلیون‌ها انسان، کم و بیش، از هستی ساقط می‌شوند، میلیون‌ها انسانی که اکثرشان چنین فقیر و بی‌چیزند؟

برخی از ما برای این سؤال پاسخی دارند. خواهند گفت «علت تمامی این نابسامانی‌ها، خشونت و درنده‌خویی است.» اینان بر این تصورند، که شاهد طغیان دهشت‌ناک جمع وسیعی از بشریت‌اند که پیوسته گسترده‌تر و گسترده‌تر می‌شود. جریانی نفرت‌انگیز و بی‌دلیل، طغیانی که ناگهان ظهور می‌کند و احتمالاً، با امید فراوان، به همان ناگهانی نیز فرود می‌نشیند؛ غلیان بی‌امان توحشی غریزی که مدتی دراز سرکوب شده یا به خوابی آرام فرو رفته بوده است. آن‌ها که چنین پاسخی می‌آورند، خود نیز احساس می‌کنند که این پاسخ برد چندانی ندارد. و نیز خود به خوبی می‌دانند که نمی‌توان خشونت و درنده‌خویی را با تکیه بر نیروهای غریزی، نیروهای

شکست‌ناپذیر اهریمنی، توجیه کرد.

به این ترتیب، اینان از بی‌توجهی به تربیت نوع بشر سخن می‌گویند: چیزی در این میانه نادیده گرفته شده یا در شتابی که داشته‌اند به آن توجه نکرده‌اند و حالا باید جبرانش کرد. باید با محبت و مهربانی به مقابله خشونت رفت. باید به الفاظ بزرگ توسل جست، به سوگندهایی که در گذشته موثر افتاده‌اند، به مفاهیم جاودانی «عشق به آزادی، احترام به حیثیت بشری و عدالت» مفاهیمی که تأثیرشان از لحاظ تاریخی به ثبوت رسیده است. و این‌ست که به سوگندهای بزرگ توسل می‌جویند. اما حاصل آن چیست؟ هنگامی که به فاشیسم، نسبت خشونت بدهند، او با تمجید تعصب‌آمیز خشونت پاسخ می‌گوید؛ چون به تعصب متهم‌اش کنند به ستایش تعصب دست می‌زنند؛ و زمانی که با اتهام «تحقیر فرد» مواجه شود، با خیالی آسوده به نفی خود می‌پردازد.

فاشیسم نیز معتقد است، که در تربیت افراد کوتاهی شده. فاشیسم نیز امید فراوانی به نفوذ در مغز انسان‌ها و تسخیر قلوب آن‌ها بسته است. فاشیسم، تعلیم خشونت در مدارس، روزنامه‌ها و تئاترها را به خشونت حاکم در شکنجه‌گاه‌های خویش می‌افزاید. آری، فاشیسم تمامی ملت را چنین تربیت می‌کند و در تمام طول روز، بی‌وقفه بدین امر مشغول است. فاشیسم نمی‌تواند چیز زیادی به توده مردم بدهد، چون سخت سرگرم «تربیت» انسان‌هاست. غذایی برای مردم ندارد، پس باید تقویت اراده و غلبه بر نفس را تبلیغ کند. نمی‌تواند امر تولید را سر و سامان بدهد و به جنگ نیاز دارد، پس باید به تقویت جرات و روحیه رزمندگی بپردازد. به فداکاری نیازمند است، پس باید به تشویق حس فداکاری در افراد دست بزند. این‌ها هم برای خود آرمان‌هایی هستند، توانایی‌هایی که از انسان‌ها خواسته می‌شود و بعضی نیز حتا آرمان‌ها و خواست‌های متعالی به شمار می‌آیند. ولی ما می‌دانیم که این آرمان‌ها در خدمت کدامین هدف است، تربیت‌کننده کیست و چه کسانی از چنین تربیتی بهره می‌گیرند: بی‌شک بهره‌گیران، تربیت‌شوندگان نیستند. اما آرمان‌های ما چگونه است؟ آن عده از ما نیز که علت تمامی این نابسامانی‌ها را خشونت می‌دانند، همان‌طور که دیده‌ایم تنها از تربیت و فقط از نفوذ در روان انسان‌ها سخن می‌گویند. و دست‌کم هیچ‌گونه سخنی از تدابیر دیگر به میان نمی‌آورند. اینان از پرورش روح مهربانی و محبت در آدمی سخن می‌گویند. اما مهربانی و محبت با طلب مجرد مهربانی و محبت به دست نمی‌آید. از طریق طلب، در هیچ شرایطی، حتا دشوارترین شرایط، مهربانی و محبت حاصل نمی‌شود؛ همچنان که خشونت تنها از طریق طلب خشونت.

من شخصا به موضوع

## فاشیسم! ...

«خشونت به خاطر نفس خشونت» باور ندارم. باید از بشریت در برابر این اتهام که خشونت در ذات اوست، دفاع کرد؛ هر چند که خریداری نداشته باشد. به نظر من، دوستم فویشتم- وانگر (Feuchtswanger) دچار انحراف فکری بزرگی می‌شود، وقتی که می‌گوید «خبانت مقدم بر سودجویی است.» او اشتباه می‌کند. خشونت از خشونت فی‌نفسه پدید نمی‌آید، بل از مبادلاتی سرچشمه می‌گیرد که بدون اعمال خشونت ناممکن است.

اوضاع و احوال سرزمین کوچکی که من از آن می‌آیم، چندان دهشتناکتر از بسیاری سرزمین‌های دیگر نیست. ولی آنجا هر هفته پنج هزار راس از بهترین دام‌های پرواری را از میان می‌برند. این کار زشتی است، ولی انگیزه آن طغیان ناگهانی عطش خون‌ریزی نیست. اگر چنین می‌بود، زشتی کمتری داشت. دلیل از میان بردن دام‌ها و دلیل نابودی فرهنگ، غریزه خشونت نیست. در هر دو مورد، مقداری از کالاهایی که با زحمت و مرارت فراوان تولید شده است نابود می‌شود، چون به صورت باری اضافی بر دوش در آمده است. با توجه به گرسنگی حاکم بر پنج قاره جهان، چنین تدبیری بی‌تردید جز جنایت نامی ندارد. ولی این کارها فی‌نفسه صورت نمی‌گیرد. به هیچ روی چنین نیست. ما امروز در اکثر کشورهای جهان با اوضاع اجتماعی‌ای روبرو هستیم که در آن انواع جنایات را پادشاه‌های فراوانی است، در حالی که برای فضایل انسانی باید بهایی بس گزاف پرداخت. «انسان خوب، بی-دفاع است و آن که بی‌دفاع است، زیر ضربات چماق خرد خواهد شد؛ ولی از طریق اعمال خشونت می‌توان به همه چیزی دست یافت. خبانتت به ده هزار سال سابقه پشت‌گرم است، در حالی که مهربانی و محبت محتاج محافظ است و محافظی پیدا نمی‌کند.»

اگر نخواهیم که ما نیز همچون دیگران خواستار چیزی غیرممکن شویم، باید بپرهیزیم از این که به همین سادگی از مردم مهربانی و محبت طلب کنیم؛ خود را در معرض این اتهام قرار ندهیم، که ما نیز با دادن شعار از مردم خواستار عملی فوق بشری هستیم. یعنی از آن‌ها می‌خواهیم تا به مدد فضایل عالی به تحمل این اوضاع نابسامان وحشتناک تن دهند. اوضاعی که هر چند امکان تغییر یافتن دارد، نباید تغییری پیدا کند، بیابید تنها از فرهنگ سخن نگوئیم.

بیابید به فرهنگ رحم کنیم، ولی ابتدا نسبت به انسان‌ها رحم داشته باشیم؛ فرهنگ هنگامی نجات می‌یابد که

انسان‌ها نجات پیدا کنند. بیابید شیفته این ادعا نشویم، که انسان‌ها در خدمت فرهنگ- اند نه فرهنگ در خدمت انسان‌ها! چنین مدعایی انسان را به یاد بازارهای بزرگ می‌اندازد. جایی که انسان‌ها در خدمت دام‌ها هستند و نه دام‌ها در خدمت انسان‌ها! دوستان، قدری عمیق‌تر به ریشه نابسامانی‌ها بنگریم! مکتب فکری ارزنده‌ای که هر روز توده‌های وسیع‌تری از مردم سیاره ما، این سیاره جوان را، فرا می‌گیرد می‌گوید که ریشه تمامی نابسامانی‌ها، مناسبات مالکیت حاکم بر جوامع ماست. این مکتب فکری، به سادگی تمامی مکتب‌های بزرگ فکری دیگر در میان توده‌هایی از مردم نشر پیدا کرده است که بیش از دیگران از مناسبات مالکیت حاکم و روش‌های وحشیانه‌ای که برای حفظ آن به کار می‌روند رنج می‌برند.

بسیاری از ما نویسندگان که فجایع و پلیدی‌های فاشیسم را تجربه کرده‌اند و از آن نفرت دارند، هنوز این مکتب را نشناخته‌اند و هنوز ریشه‌های خشونت را که از آن نفرت دارند پیدا نکرده‌اند. در مورد این افراد، همواره این خطر وجود دارد که فجایع فاشیسم را فجایی بی‌دلیل تلقی کنند. اینان هواخواه مناسبات مالکیت موجودند؛ زیرا بر این تصورند، که برای حفظ آن نیازی به فجایع و خشونت‌های فاشیسم نیست. ولی برای حفظ مناسبات مالکیت موجود، این گونه فجایع و خشونت‌ها ضروری است. فاشیست‌ها در این باره دروغ نمی‌گویند. آن‌ها حقیقت را بیان می‌کنند. آن عده از دوستانی که مانند ما از فجایع فاشیسم متنفرند، ولی در عین حال می‌خواهند مناسبات مالکیت موجود محفوظ بماند و یا در قبال آن موضعی بی‌تفاوت اختیار می‌کنند، قادر به مبارزه قاطع و پیگیر با این درنده‌خوبی‌های روزافزون نخواهند بود. چون نمی‌خواهند به برقراری مناسبات اجتماعی‌ای که در آن دیگر درنده‌خوبی را راهی نیست، کوچکترین گامی بردارند. ولی آن‌ها که در جست‌وجوی ریشه‌های این نابسامانی‌ها به نقش مناسبات مالکیت پی برده‌اند، درکات دوزخی از پلیدی‌ها را یک به یک پشت سر نهاده‌اند و در تک این جهنم زشتی‌ها به جایی رسیده‌اند که جمعی کوچک، سلطه بی‌رحمانه خود را بر تمامی جامعه بشریت حکمفرما کرده است. این جمع سلطه‌اش را بر آن شکلی از مالکیت فردی بنا نهاده، که در کار بهره‌کشی از انسان‌هاست و با چنگ و دندان از چنین مناسباتی دفاع می‌کند. از طریق فدا کردن فرهنگی که به هیچ روی تن به دفاع از چنین نظامی نمی‌دهد و یا به کار دفاع از این نظام نمی‌آید، و همراه با امحای تمامی قوانین جامعه بشری، یعنی قوانینی که بشریت قرن‌ها با شهامت تمام در راهشان مبارزه کرده است. دوستان، بیابید درباره مناسبات مالکیت

صحبت کنیم! این چیزی بود که می‌خواستیم درباره درنده‌خوبی‌های روزافزون بگوئیم، تا در این جا نیز این حرف‌ها زده شده باشد، و یا بهتر بگوئیم. من نیز آن را مطرح کرده باشم.

**توضیح:** این نوشته، سخن‌رانی برتولت برشت، در نخستین «کنگره جهانی نویسندگان» پاریس، ژوئن ۱۹۳۵، است.



## روشنفکران فرانسوی...

اعدام سکینه تلاش کنند. بایستی مانع «اعدام به هر شکلی» شد. بیانیه از افکار عمومی جهانی خواسته است، به یاری فرزندان سکینه محمدی برخیزند و همان‌گونه که آنان فراخوان داده‌اند، بکشند تا سکینه محمدی نجات یابد.

روز شنبه 6 شهریور 1381 برابر با 28 آگوست 2010، هزاران نفر در بیش از صد شهر جهان، علیه جنایات و سنگسار دست به تظاهرات زدند. خبر این تظاهرات‌ها در صداها شبکه تلویزیونی، رادیو و روزنامه بین‌المللی در کشورهای مختلف جهان انعکاس یافته است.

چهار تشکل ایران سولیداریتی، میشن فری ایران، کمیته بین‌المللی علیه سنگسار و کمیته بین‌المللی علیه اعدام روز شنبه 28 اوت برابر با 6 شهریور 1389 را روز اکسیون بزرگ «صد شهر جهان علیه سنگسار» اعلام کرده بودند که 114 کمپین در 110 کشور جهان برنامه‌های خود برای شرکت در اعتراض این روز را اعلام داشتند. این کمپین علیه نفس اعدام و سنگسار بر پا شد که لغو سنگسار سکینه محمدی آشتیانی از اولویت خاصی برخوردار بود. دو روز پس از تظاهرات جهانی علیه سنگسار سکینه محمدی، «سجاد باقرزاده»، فرزند سیکنه محمدی آشتیانی در نامه‌ای سرگشاده خطاب به افکار عمومی و فعالان حقوق بشر اعلام کرد پرونده قتل پدرش مفقود شده و او و خانواده‌اش نگران پرونده سازی و دست‌کاری در این پرونده هستند.

دو نویسنده فرانسوی روز سه‌شنبه 31 اوت 2010 نیز به جمع دیگر روشنفکران فرانسوی پیوستند که با امضای نامه، خواهان توقف حکم اعدام ابراهیم حمیدی، جوان هجده ساله به اتهام همجنس‌گرایی شده‌اند. به گزارش خبرگزاری فرانسه، فیلیپ بسون و ژیل لروی، در نامه‌ای که در روزنامه لوموند منتشر شده، از حامیان جدید نامه‌ای هستند که به امضای شماری از چهره‌های روشنفکر فرانسه رسیده است. در این نامه آمده است: «پس از سکینه محمدی آشتیانی که به مجازات سنگسار محکوم شده، ایران حالا مرد جوانی به اتهام همجنس‌گرایی به اعدام با چوب‌دار محکوم شده است.»

فیلیپ بسون و ژیل لروی در نامه خود نوشته‌اند که اتهامی که به ابراهیم حمیدی زده شده نادرست است و شکایت کسانی که از آن‌ها به عنوان «قربانیان پرونده» یاد شده، پس گرفته شده، ضمن این که این جوان، هیچ وکیل یا نماینده حقوقی در جریان دادگشای نداشته است. این دو نویسنده فرانسوی، تاکید کرده‌اند: «اگر دست به کار نشده و سازمان‌دهی نکنیم، این جوان به کام مرگ می‌رود. اتهام همجنس‌گرایی در ایران، مجازات‌های متفاوتی از شلاق زدن در ملاءعام گرفته تا اعدام را در پی دارد.»

### در ستایش سینما در کوچکترین سرزمین دنیا عباس سماکار

انگیزه من در نوشتن، آیا همان است که سال‌ها پیش از این بوده است؟ انگیزه من آیا در فضا همچون دود پیچ و تاب نمی‌خورد تا شکل ماوانی به خود بگیرد که دودواره است؟

انگیزه‌ها بی‌گمان تغییر می‌کنند، اما انگیزه نخستین، در بطن آن‌ها پیداست. در نگاه به این هستی و بازتاب آن در هنر پیش چشم، یعنی سینما ست که جهان، بی‌اراده ما بازتولید می‌شود و انگیزه‌ها در روایتی از خود می‌شکفتند تا در نفس خود، با اصل همانند شوند. همین هم هست که سینما بازتاب جامعه می‌شود دور از ما که در تبعیدیم و همان می‌شود که در اصل هست تا خویشتن آن-جایی خود را در این‌جا، در چهره فیلم‌ها و روایت‌های اعتراض در یوتوب و اینترنت باز بشناسیم و دل به اصل روایت بدهیم و در خیابان‌های دراز شب و روز اعتراض، با آن هم‌آوا شویم؟

اکنون سال‌های درازی پشت سر ماست و «تبعید» دیگر آن پیچیدگی نخستین را ندارد. با این حال، آیا می‌توان هنوز از «سینمای تبعید» سخن گفت؟ و اگر «تبعید» هنوز هست، آیا می‌توان از نگاه دیگری به این زندگی در درونه یک جهان ماوراء، یک جهان دور از ما، به مثابه سینمای زیرزمینی سرزمین مادر حرف زد؟

سینما و هر رسانه دیگری که جان انسان را به درون روابط پیچیده اجتماعی پیوند می‌زند، رموزارهای جلوه می‌کند که جذابیت خود را فرای چگونه بودن‌ها، در خود پنهان کرده است. این جذابیت نهائی، نوعی جادو ست. نوعی دل‌باختگی به چیزی که درونه و دل آدمی را می‌پالاید، صاف می‌کند و او را به خویش بازمی‌گرداند. از همین‌رو، میل به پاکیزگی، هنرمند را وامی‌دارد تا به-زبانی سخن بگوید که در عین‌حال که از آن اوست، از آن او نیست.

یافتن آن انگیزه‌ای که ما را به هویت پیشین خود در پیوند نکه می‌دارد، چه بسا در هنر، از همه بیش‌تر پیدا می‌شود. چرا که رابطه‌های انسانی، در دنیایی که انتزاع رسانه‌ها از آن اوست، سخن گفتن با دیگری، به رمز و راز شباهت می‌یابد تا به نگارش رویدادها.

ما در رابطه‌های پنهان، خویشتن را، بیش‌تر در رسانه‌ها بازمی‌یابیم تا در یک رودروئی عریان. من ترا نمی‌شناسم؛ اما خود را بارها در چهره تو باز یافته‌ام و رسانه‌ها یاری‌ام داده‌اند تا خودم را نیز بشناسم و ترا به شناخت از خویشتم فرا

بخوانم.

همه این‌ها، وقتی در پیوند انتزاعی‌تر، با مردمانی دور از حالا و مکان ما، در سرزمین مادر گره می‌خورد، ما را بیش‌تر از پیش به رسانه‌ها وابسته می‌کند تا در خیال هم که شده، اکنون خود و انسان بیرونی خود را که در سرزمینی دور زندگی می‌کند بازشناسی کنیم و در درد و ستمی که بر او می‌رود شریک و با او در پیکار با تبهکارترین سلطه‌گران حاکم بر سرزمینی در اعماق تن‌مان همدل شویم.

حتا اگر اکنون میل به خودیابی و یافتن هویت پیشین هم، رنگ باخته باشد و تبعید دیگر آن غولی به چشم نیاید که در آغاز بود، باز این ستم عربان، این سرکوب، شکنجه، زندان و کشتار مردمی که با آنان پیوند حس می‌کنی، ترا به تلاش وامی‌دارد تا بازگوئی‌اش کنی و این بیان صورت نمی‌گیرد، مگر خودت را در آن بازیابی کنی و همدل مردم گرفتار شوی.

از این‌روست که تبعید هنوز باقی‌ست و سینما در کوچکترین سرزمین دنیا، سرزمینی به اندازه یک کف دست که هر یک از ما در خلوت شبانه برای خود ساخته‌ایم حضور دارد و عمل می‌کند و با سینمای زیرزمینی جامعه مادر، هم‌آوا و هم‌رنگ می‌شود.



چارلی چاپلین، سینماگر بزرگی که در آثارش به انسان ارج نهاد و در حمایت از زندگی کارگران و محرومان، با طنز گزنده‌اش سرمایه‌داری را به باد انتقاد گرفت. آن هنگام که دخترش «جرالدین» در پاریس، به کار آموختن هنر تئاتر و سینما مشغول بود نامه‌ای به او نوشت که سرشار از نکته‌های زیبا و هشداردهنده است:



«... جرالدین! در نقش ستاره باش، بدرخش، اما اگر فریاد تحسین‌آمیز تماشاگران و عطر مستی‌آور گل‌هایی که برایت فرستاده‌اند، ترا فرصت هشیاری داد، بنشین و نامه‌ام را بخوان... من پدر تو هستم. امروز نوبت توست که هنرنمایی کنی و به اوج افتخار برسی، امروز نوبت توست که صدای کف زدن‌های تماشاگران گاهی تو را به آسمان‌ها ببرد. به آسمان‌ها برو ولی گاهی هم روی زمین بیا و زندگی مردم را تماشا کن، زندگی آنان که با شکم گرسنه در حالی که پاهایشان از بینوایی می‌لرزد هنرنمایی می‌کنند؛ من خود یکی از ایشان بودم...»

## اطلاعیه مشترک...

چه کسی با بخشیدن جنایت‌کارانی که دست و ذهن‌شان آلوده به خون جان انبوه بی-شمار انسان است توانسته است جلوی ادامه ستم و خون‌ریزی را در نامردمی‌های این جهان بگیرد؟ وجدان بیدار بشریت، در دادگاه آرمان‌خواه خود چه می‌جوید که میل به عدالت، این چنین در افق سوزان پیش چشم ما روزبروز شکوهمند و برجسته‌تر می‌شود؟

پیکار دلاورانه مردم ایران در سال گذشته نشان داد که ستم و کشتار بی‌پاسخ نخواهد ماند و خواست انسانی مردم ایران برای ره یافت به یک زندگی آزاد انسانی و یک دنیای بهتر امری فراموش شدنی نیست.

جامعه ما پاسخ ستم را با پیکار برای بنای یک زندگی انسانی و تحقق دیرینه آرزوهایی پی خواهد گرفت که نور را به جای تاریکی و شادی و به روزی را به جای ستم و غم می‌نشاند.



آنان که در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی، جان شکوهمند خود را در زندان‌های رژیم تبهکار جمهوری اسلامی از دست دادند، ریشه‌های درختی را آبیاری کردند که سرسبزی شاخه‌هایش نشان رویش هستی آزاد و پر از جوشش و سازندگی‌ست.

کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم ایران در تبعید، یاد گران‌قدر همه جان‌های آزاد را که در هجوم جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی امکان ادامه زندگی نیافتند گرامی می‌دارد و با فراخوان خود به همه وجدان‌های بیدار، خواهان برپایی دنیایی‌ست که انسان در آن به خاطر سیرکردن شکمش و بیان اندیشه‌هایش دچار درد و زجر، شکنجه و زندان و اعدام نشود.

به یاد همه جان‌های آزاد که امکان زیستن را از دست دادند!

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید)  
شهریور ۱۳۸۹

[www.iwae.org](http://www.iwae.org)  
[kanon\\_dt@yahoo.com](mailto:kanon_dt@yahoo.com)

[www.iran-pen.com](http://www.iran-pen.com)  
[center@iran-pen.com](mailto:center@iran-pen.com)

## روشنفکران فرانسوی پیشگام مبارزه علیه اعدام و سنگسار در ایران

جمعی از هنرمندان، نویسندگان و سیاستمداران با انتشار بیانیه‌ای در روزنامه فرانسوی «لیبراسیون» خواهان ممانعت از سنگسار سکینه محمدی آشتیانی شده‌اند که اکنون در زندان تبریز با خطر سنگسار مواجه است.



روز دوشنبه ۱۶ اوت ۲۰۱۰ برابر با ۲۵ مرداد ۱۳۸۹، عنوان اصلی صفحه اول روزنامه لیبراسیون به سکینه محمدی آشتیانی اختصاص داشت؛ زنی ۴۳ ساله که در ایران به اتهام «زنا» به سنگسار محکوم شده است. لیبراسیون، فراخوان جمعی از روشنفکران را منتشر کرده که در عنوان آن آمده است: «بایستی ممانعت از سنگسار سکینه محمدی شد.»

این بیانیه را ۱۷ تن نویسنده، هنرمند و سیاستمدار امضاء کرده‌اند، از جمله: ژولیت بینوش و میا فارو (هنرپیشه)، سگولن رویال و رشیده داتی (سیاستمدار)، میلان کوندر (نویسنده)، باب گلدوف (خواننده)، بیان ریشار (ایران شناس) و برنار-آتری لوی (فیلسوف).

در مقدمه فراخوان که نخست در وب سایت برنار-آتری لوی منتشر شده بود، شرحی در مورد پرونده خاتم سکینه محمدی آشتیانی آمده و در آن گفته شده که به او به اتهام داشتن «روابط نامشروع» در حضور یکی از فرزندانش ۹۹ ضربه شلاق زده‌اند. اکنون او در زندان تبریز در انتظار مرگ به سر می‌برد و در انتظار «رجم» یا سنگسار است. در فراخوان آمده است که وقتی حکم سکینه محمدی را ابلاغ کرده‌اند و او حکم را امضاء کرده است، نمی‌دانسته «رجم» به چه معنا است.

بیانیه این ۱۷ روشنفکر، کل سیستم قضایی حکومت اسلامی را که منجر به صدور چنین احکامی می‌شود، زیر سوال برده و از جمله بر این نکته تاکید دارد که متهم حتی این امکان را نداشته که با زبانی روشن دریابد در محکمه او چه می‌گذرد. فراخوان یادآور می‌شود که سکینه محمدی آشتیانی زن است و «او در کشوری زندگی می‌کند که در آن پایه‌ای‌ترین حقوق را از زنان دریغ می‌دارند.» روشنفکران امضاءکننده این بیانیه از جهاتیان خواسته‌اند که برای جلوگیری از

## مقصد مستان

مرا به مقصد مستان، رهی نبود  
رهی نبود که بس، پای، ورا نسود

بسوختم چو یکی شعله راهیاب  
به دیده، کرد مرا شمع وجود، دود

ملول شد تن من آخر، شد خمیده  
ستبر پشت و، مرا مرد به لب، سرود

کنون، باده بیاور که به شور آن  
به در شود زسرم، ژاژه اهل سود

مگر که باز بگردد، ز فسون یار  
به جان من، هرچه روزگار، زمن ریود

ز خس و خشک وطن کاخ به پا کنیم  
به زیر خیمه ویران، زخم عمود

کتاب دین عرب، قفل به هر در دست  
کجا به دین‌خویی، مرد، دری گشود

شمیم وقت، بیافسد ز حریر یاد  
شکوه فر و فرهنگ، به این بود

به نور هور، بشد ظلمت چشم، صبح  
فریب عقل، ز دامان خرد، زدود

چو شد، به دیده مرا، نیک ز بد، پدید  
تباه بود، همه، هر چه، خو می‌نمود

بسا که بد، به دلم، نیک نموده بود  
ز نیک هم، به جزم درد، ثمر چه بود

ورای نیک و بد دین محمد است  
به زن و مرد، دهد چرخ، یکی درود

جوشش جرعه می، طاقت ز سرم ببرد  
و طاق بود که جفتش، خود گوش می‌شنود

اگر جهان ز خستر همه پر کنيد  
اگر ز زخم، تنم هم بشود کبود

ز پای من ننشینم، نروم کنار  
چگونه عهد که بستی، شکنش زود

به راه مست و مستان نهم چو گام  
نه کم شود خردم، بل به کمش فزود

کنون حرف به پایان رسید و رفت  
فریب عقل، به سعی‌یی که خرد نمود

یکی از اهداف نشریه کانون، معرفی اعضای آن و همچنین اعضای انجمن قلم ایران در تبعید و آثار آن هاست.



## جواد اسدیان

از سال ۱۹۷۸ ساکن آلمان است. از سال ۱۹۷۹ شروع تحصیلات دانشگاهی در رشته علوم سیاسی در دانشگاه برلن و دارنده مدرک فوق لیسانس در این رشته.

هموند کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و هموند انجمن قلم ایران (در تبعید) و برزیدنت این انجمن در سال ۲۰۰۳.

### دفترهای منتشر شده شعر:

میترا، درخت و ماه و آب

سبز آرام گلدان (به فارسی و سوندی)  
دنیا در حیابی می‌ترکد (به فارسی و سوندی)

نشر مقاله‌های ادبی، سیاسی و اجتماعی در رسانه‌های گوناگون و ارائه سخن‌رانی در همین زمینه‌ها به زبان‌های فارسی و آلمانی.

در وبلاگ جواد، با عنوان «دایره‌ای در آب» بیش‌تر، سروده‌های وی و ترجمه‌هایی از شاعران بزرگ، منتشر می‌شوند: